بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 10 اسفند 1392.

محصّل عرض ما در مورد عبارت کامل الزیارات و عبارت تفسیر قمی این است که ما دو شیوه تدوین حدیث در زمان های قدیم داشتیم. یک شیوه جامع نگاری و یک شیوه معتبر نگاری. مرحوم صدوق در فقیه مرحوم کلینی در کافی گرایش معتبر نگاری را در تألیف کتابشان دنبال می کردند. ولی یک روش دیگری بوده است که در مقدمه فقیه هم مرحوم شیخ صدوق به آن اشاره می کند سبک جامع نگاری. البته احیانا ممکن است کتاب هایی بوده اند که جامع بین هر دو جهت باشند ولی به هر حال این دو سبک نگارش وجود داشته اند. به نظر می رسد که کامل الزیارات کتابی است که به سبک جامع نگاری تألیف شده است و عبارت اول کامل الزیارات ناظر به این است که محدوده جامع نگاری را می خواهد معیّن کند. و محدوده جامعیت کتاب غیر از محدوده خود کتاب است. و عبارت دوم مقدمه کامل الزیارات دال بر این است که روایتی که اماره بر بطلانش وجود داشته باشد، به جهت اینکه راوی اش شاذ عن شاذ هست، آن موارد را نمی آورد. ولی این دال بر این نیست که همه روایت هایش باید معتبر باشد. عدم روایت روایتی که دلیل بر بطلان آن داریم امرٌ و عدم روایت روایتی که نه دلیل بر صحت آن داریم و نه دلیل بر بطلانش داریم امرٌ آخر. این محصّل عرض ما در مورد کامل الزیارات. اما در مورد تفسیر قمی عبارت تفسیر قمی خودش اجمال دارد که ایشان در این مقدمه چه چیزی را می خواهد بیان کند. و هیچ روشن نیست که در چه مقامی است. هیچ ادوات دالّ بر حصری هم در این عبارت به کار نرفته است. اگر و این نکته ای را هم که در جلسه قبل عرض کردیم که بعضی ها استدلال کرده اند به کلمه ما رواه به کلمه ما برای اینکه بگویند دال بر حصر هست خب ما مناقشه کردیم که این روایت فوقش این است که حصر باشد به معنای جمیع و استقراغ باشد از آن استفاده می شود که همه روایات مشایخ و ثقات را در این کتاب می آورم یعنی آن دیدگاه جامع نگاری را در این کتاب رعایت کرده است ولی این مطلب غیر از بحث ما است که همه آن چیزهایی که می آورم مال مشایخ و ثقات است. ولی یک نکته دیگری حالا منهای بحث هایی که در جلسات قبل آوردیم هست این است که ما اصلا جزو ادوات عموم نیست. آن من و ما ای که ممکن است جزو ادوات عموم شمرده شود من و ما شرطیه است. نه من و ما موصوله و اینجا من و ما موصوله است اصلا توهم نمی دانم عمومیّـت و امثال اینها نیست. بلکه ما ی موصوله عموم و عدم عمومش تابع این است که موصولش چه مقدار سعه داشته باشد. خودش فی نفسه جزو ادوات عموم نیست. بنابر این عبارت تفسیر قمّی خودش عبارت ابهام آمیزی است. چیزی از توش در نمی آید. اگرما به فرض عبارت ظهور داشته باشد در اینکه ناظر به اعتبار تمام روایات کتاب هست، هم با این مقدمه هم ناظر به این است که در مقام اعتبار بخشی به کتاب هست یک. دو در مقام معتبر دانستن تمام راویان کتاب است. نه مثلا خصوص مشایخ مستقیم یا مؤلفین مصدر. اگر این دو جهت را بپذیریم که یک همچین ظهوری داردبا توجه به متن کتاب و صبر در شیوه اسنادش باید از این ظهور رفع ید کنیم که عرض کردیم اصلا ذاتا هم همچین ظهوری در آن وجود ندارد. حالا که از این رفع ید کنیم، به چه نحو رفع ید کنیم؟ چند جور می شود رفع ید کرد. یکی اینکه بگوییم اصلا در مقام توثیق نبوده است این که ما فرض می کردیم که در مقام توثیق هست در مقام توثیق نیست مثلا عبارتش در مقام بیان این هست که کتاب به شیوه جامع نگاری تدوین شده است. مثلا ما را با آن تقریبی که عرض کردم که ما اگر مای دال بر استغراق باشد دلیل بر این می شود که این کتاب به شیوه جامع نگاری. این یک جور. یک جور دیگر اینکه مارواه مشایخنا و ثقاتنا ناظر به مشایخ مستقیم باشد.یک جور دیگر این که ما رواه مشایخنا و ثقاتنا ناظر به مؤلفین مصادری باشد که احادیث را از اینها گرفته شده است. یعنی حتی بعد از اینکه از آن ظهور مدعی که ما اصل هور را هم قبول نکردیم به فرض که ظهور را هم بپذیریم از این ظهور باید رفع ید کرد به قرینه شیوه اسناد کتاب حالا که از ظهور هم رفع ید کرد چطوری رفع ید کردنش هم اجمال دارد این هم یک مرحله دیگری از اجمال عبارت تفسیر قمی هست. البته یک نکته ای را هم من اینجا ضمیمه کنم تعبیر مشایخنا و ثقاتنا دو جور تفسیر می شود برایش کرد. یکی اینکه مشایخنا یعنی مشایخ من و ثقات من یعنی المشایخی که شیخ من هستند ثقاتنا یعنی ثقاتی که من آنهارا ثقه می دانم حالا نا به تعبیر متکلّم مع الغیر تعبیر کرده است و گاهی اوقات برای اینکه نمی خواهند خیلی عبارت منم منمی زده باشند با تعبیر متکلم مع الغیر شاید تعبیر کنند. این یک جور است و یک جور دیگر این است که مشایخنا یعنی مشایخ الطایفه و ثقات الطایفه. اگر این معنای دوم باشد، این که مراد از این عبارت مثلا ناظر به مؤلفینی باشد که این روایت را نقل کرده اند، خیلی طبیعی است. در واقع می خواهد بگوید که من روایاتی که بزرگان طایفه آنها را نقل کرده اند و ثقات طایفه انها را نقل کرده اند میخواهم آنهارا بیاورم. اینکه ناظر باشد به مؤلفین مصادر این خیلی به خصوص با این عبارت دوم بیشتر سازگار است. اگر ما بخواهیم به مؤلفین مصادر بگوییم نا را نبایدبه معنای مشایخ شخص خودش بگیریم. اینکه می گوییم یکی از احتمالات این است بر این پایه است که نا را ناظر به طایفه بگیریم و بگوییم که می تواند اینگونه معنا شود.

سؤال:

پاسخ: نه در عصر خودش در کل عصور. مشایخ طایفه و این نکته را هم ضمیمه کنم که یکی از نکاتی که در تألیفات مؤلفین به آنها توجه داشته اند اشاره به توثیق مصادری که روایت را از او اخذ کرده اند. کاری که مرحوم علامه مجلسی فصلی از مقدمه بحار را به او اختصاص داده است. توثیق المصادر. این تعبیر توثیق المصادر در قدما هم شبیه آن دیده می شود. در مقدمه فقیه مرحوم شیخ صدوق هم این را د ارد و جمیع ما فیه مستخرج من کتب مشهوره و علیه المعول و الیه المرجع، این در واقع ناظر به این است که منابع روایت و منابع ما معتبر باشد. عبارت تفسیر قمی اگر حمل شود بر اینکه ناظر به مؤلفین مصادرش هست دقیقا در راستای همان سبکی که مرحوم شیخ صدوق در مقدمه فقیه دارد که می خواهد مصادرش را توثیق کند در آن راستا است. و توثیق مصادر یک نوع اعتبار فی الجمله برای احادیث می آورد یعنی حتی اگر ما بگوییم که در مقام اعتبار بخشی به روایات هست ممکن است اعتبار بخشی مطلق نباشد. خود مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه که در مقدمه بحار توثیق منابع و مصادر را می آورد نمی خواهد بگوید که تک تک روایات معتبر است بلکه می خواهد بگوید که من این گونه نیست که از هر کتابی از هر اثری آورده ام که کتابم بالمره از اعتبار ساقط شود. یک اعتبار فی الجمله ای به وسیله معتبر بودن مؤلّف کتاب به روایات منتقل می شود و

سؤال:

پاسخ: در واقع یک حد اقل هایی را معمولا مؤلفین در نظر می گیرند روایت هایی که مثلا واضح البطلان باشد نمی آورند روایت هایی که خیلی ضعیف باشد نمی آورند به هر حال اینکه مؤلف معتبر است و امثال اینها خودش یک نکته خاصی است. مرحوم شیخ صدوق هم که می گوید که این کتاب های کتاب هایی اس که مرجع است الیه المعول مرادش این نیست که تک تک روایات این کتاب ها کتاب های معتبر است که تصور می شود خب یکی از کتاب هایی که ایشان آورده است کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری نوادر الحکمه است که خود شیخ صدوق و اساتیدش آن همه استثنا در موردآنها کرده اند. اعتبار فی الجمله را در آن عبارت می خواهد بگوید. نه اعتبار بالجمله و اعتبار کلی. در مقدمه فقیه آن عبارتش تصریح می کند که جزء منابعش نوادر الحکمه است و با همین وصف و جمیع ما فیه مستخرج من کتب مشهوره علیه المعول و الیه المرجع مثل چی چی و نوادر الحکمه لمحمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری. عبارتی است که در مقدمه فقیه وارد شده است. بنابر این این احتمال در مورد عبارت تفسیر علی بن ابراهیم هست که دقیقا همین مبنا را بخواهد برساند. ما در مورد عبارت مقدمه علی بن ابراهیم یک ظهوری در کدام یک از این احتمالات هست خیلی چندان برایمان واضح نیست که در چه مقامی این عبارت بیان شده است. حالا محصل العرایض. خب حالا برویم در ادامه بحث یزید کناسی بنابر این در مورد ابو خالد کابلی به تفسیر قمی و کامل الزیارات و اینها نباید برای اعتبارش از این راه ها پیش رفت. از همان روش هایی که قبلا اثبات کردیم برسیم.

یک نکته ای را اینجا داشتم موارد بحث یزید کناسی را یادداشت می کردم یک عبارتی دیدم گفتم مناسب است این عبارت را نقل کنم. در غنائم الایام مرحوم میرزای قمی در غنائم جلد 5 صفحه 271 یک عبارتی دارند .ایشان می گویند که

ليس في السند من يتأمل فيه إلا يزيد الكناسي، و قد قال الصدوق: إنّ كتابه موضوع، و غلّطه ابن الغضائري مع أنّه لا يسلم عن قدحه كثير من الأكابر و قال: إنّي أعلم أنّ كتابه مسموع من ابن أبي عمير، مع أنّ الكليني و الشيخ كثيراً ما يرويان عنه، و قال الشيخ أيضاً: يروي عنه ابن أبي عمير، و قال الشيخ في شأنه: لا يروي إلا عن ثقة

این عبارت، عبارتی هست که ظاهرا مرحوم میرزای قمی اعتماد به حافظه خود کرده اند. از بعضی از نقلیات این هم کاملا واضح است که نقل به الفاظ نیست نقل به مضمون است. این بحث هایی که ایشان آورده است نمی دانم صوق گفته است که کتابش موضوع است و چه هست و اینها در مور زید نرسی و زید زرّاد است. این عبارت هایی که در مورد بحث ابن غضائری و شیخ صدوق و نمی دانم روایت ابن ابی عمیر و امثال اینها همه این بحث ها در مورد زید زرّاد و زید نرسی است. از آن راه ها و ایشان کلمه زید و یزید شبیه هم بوده است کناسی و یرسی نون و سین هر دو چیز بوده است در حافظه شان این دو تا با هم دیگر قاطی شده است. غرض من از نقل این عبارت این نبوده است خب میرزای قمی از بزرگان و اجلا محققین ما هست و هم بسیار شخص محقّقی هست که مطالبش تازه و نو و ابتکاری هست خیلی ابتکارات مرحوم میرزا فراوان است. ولی خب به هر حال این سبک که اعتماد بر حافظه شود در نقل مطالب سبک غلطی است ما به هر حال از خطاهای بزرگانی که خیلی ما کوچکتر از آن هستیم که نسبت به آنها اساعه ادب کنیم یاد بگیریم که خودمان در نحوه رفارهایمان به گونه ای رفتار نکنیم که به حافظه اعتماد کنیم. متأسفانه الآن هم می بینم که بعضی از اقایان به حافظه اعتماد می کنند یک اغلاط عجیب و قریبی در نقلیاتشان رخ می دهد و خیلی بد است باید یک مقداری در نقلیات سعی کنیم به خصوص نقلیاتی که می خواهد مکتوب شود حتما به منبع مراجعه کنید حتما از روی منبع بنویسید. حاج آقا این مطلب را از محمد قزوینی نقل می کنند. محمد خان قزوینی خب از محققین تراز اول تاریخ ایران و اینها ادبیات و این زمینه ها هست. یک بحثی ایشان کرده بوده است به قول خودش خیال می کرده است که بالاترین بحث را در آن زمینه کرده است. ایشان ساکن فرانسه بود می گوید که چیز ما به ایران رسید نوشته من و بعضی از فضلا که ظاهرا مراد سید محمد فرزان است مطلب ما را دیدند و نقد هایی فرستادند. این نقد هایش از لحن کلام به دست می آید که محمد قزوینی در یک سری از مطالب به حافظه اش اطمینان کرده است و بسیاری از این نقد ها و اشکالات از این جهت بوده است که به حفظ خود اعتماد کرده است و مبنای یک سری استنتاجات قرار داده است. بعد محمد قزوینی می گوید که من بعد از آن دیگر تصمیم گرفتم که حتی اگر قل هو الله احد را بخواهم بنویسم قرآن را بیاورم و از روی آن بنویسم که اشتباه نکرده باشم. این یک واقعیتی است که ما به حفظ اعتماد کردن خیلی خطاها و اشتباهاتی را ایجاد می شود. من در کلام بعضی از بزرگان گاهی اوقات دیده ام که یک سری چیزها را به آیات قرآن نسبت داده اند در حالی که اصلا ایه نیست یا استدلالی که مثلا ببینید یک استدلالی در کلام بعضی از بزرگان هست و ما اینکه وجوب معرفت می گویند که در ادله وجوب فحص بعضی از بزرگان دیدم که تعبیر می کنند که اطلاق آیه شریفه و ما خلقت الجن و الإنس الا لیعبدون با توجه به تفسیری که شده است که الا لیعرفون تفسیر شده است اطلاق این مطلب اقتضا می کند که تمام معارف لازم المعرفه داخل در این بحث باشد. در حالی که آیه شریفه لیعبدونِ است. نه لیعبدونَ. لیعرفونِ است یعنی لیعرفونی. این آیه در مورد معرفت الله است نه جمیع موارد لازم المعرفه. اینها به اطلاق می گویند مفعول چون ذکر نشده است عدم ذکر مفعول دال بر اطلاق هست و جمیع موارد لازم المعرفه را در بر می گیرد در حالی که این در مورد معرفه الله است. هر مقدار معرفه الله را ما بتوانیم تعمیم دهیم مثلا معرفه النبی را ما ممکن است بگوییم که معرفه النبی شاخه ای از شاخه های معرفه الله است آن خب دیگر بحث اطلاق به آن معنا هم شاید خیلی تعبیر درستی نباشد. به هر حال غرض من این است که خیلی وقت ها اعتماد به حافظه کردن منشأ یک سری اشتباهاتی می شود که این هم این اشتباه. یک سری اگر این مطالبی که ایشان می گفتند درست بود یزید کناسی یکی از وجوهش این بود روایت ابن ابی عمیر امثال اینها هم می شد یک وجهی. جزو مشایخ ابن ابی عمیر لا یروون و لا یرسلون این را برای این آوردم که ادله وثاقت یزید کناسی یک سری ادله دیگری در این کلام مرحوم میرزای قمی ذکر شده است ولی این کلمات ناشی از این است که اصل آن بر پایه خلط بین یزید کناسی و زید نرسی رخ داده است.

سؤال:

پاسخ: نه من حافظه ام بود. این را می دانستم

سؤال:

پاسخ: بله این که هست. اعتماد بر حفظ یزید و زید شباهتی که دارد کناسی و یرسی شباهتی که دارد حالا گفتید انشاء الله خدا همه بچه هایتان را برای شما نگاه دارند. پسر کوچک من داشت چیزهای فوتبال را برای ما گزارش می دهد مخبر فوتبالی ما هست من همین جور داشتم تلوزیون گوش می دادم شنیدم که تراکتور سازی دقیقه 89 به تیم عربستانی گل زده است و به من گفت که تراکتور سازی برده است و اینها گفتم دقیقه 89 گفت نه 82 بوده است شما 2 و 9 را اشتباه شنیده اید. این هم ذوق تصحیف یابی ما هست و تصحیف شنیداری و امثال اینها. بعد عرض کنم و این خودش یک ذوقی هست که حالا بگذریم.

این هم یک وجه که عرض کردم این کلام محرّف است. برویم روی سایر وجوهی که صحبت کردیم. دو سه تا وجه دیگر باقی ماند. قاعده اکثار روایت اجلا قاعده مشاهیر قاعده وقوع در کتب مفتی بها. من دو تا از این قواعد را قاعده مشاهیر را عبارتی که دال بر قاعده مشاهیر بود که کلام مرحوم علامه سید بحر العلوم بود که از مناحل ما عرض کردیم در فوائد رجالیه مرحوم سید بحر العلوم هم هست آن عبارتش را ذکر کردیم اما در مورد عبارت اجلا و وقوع در کتب مفتی به ای هر دو اش در کلام حاج آقا وارد شده است اکثار روایت اجلا در کلام مرحوم وحید بهبهانی هم وارد شده است که بد نیست این عبارت هایش را بخوانم. مرحوم وحید بهبهانی عبارتش این است در مصابیح الظلام جلد 1 صفحه 92 و 93 دارد

أمّا الرواية الثانية، فلا توقّف فيها إلّا في «يزيد»

همین یزید کناسی

و قد ذكر الدار قطني: أنّه‌ شيخ من شيوخ الشيعة، يروي عن الباقر و الصادق عليهما السّلام

حالا این شیخ من شیوخ الشیعه را چرا ایشان ذکر کرده است ممکن است این مقدمه باشد برای آن قاعده مشاهیر که کأنه جزو مشاهیر هست و قدحی در موردش وارد نشده است بنابر این توثیق از آن استفاده می شود امثال اینها و الا دارقطن توثیق خاصی نمی کند می گوید شیخ من شیوخ الشیعه

بل لا يبعد اتّحاده مع أبي خالد القماط الثقة، كما لا يخفى على من لاحظ طريقة الشيخ في رجاله، و ما نبّهنا عليه في التعليقة

ما لا یخفی علی من لا حظ طریقه الشیخ فی رجاله همان استدلالی است که از مرحوم آقای خویی نقل کردیم و در موردش بحث کردیم. این هم یک مطلب. من تعلیقه ایشان را مراجعه نکرم ما نبّهنا علیه فی التعلیقه چه چیزهایی آورده است بعد ادامه اش دارد

مع أنّه يروي عنه الأجلّة مثل هشام بن سالم، و أبي أيّوب،

البته مرحوم وحید بهبهانی گاهی اوقات نفس روایت اجلا را مطرح می کند ولی آن چیزی که ما می خواهیم مطرح کنیم اکثار روایت اجله است. حالا در مورد نحوه اش بعدا توضیح می دهم

مع أنّ في طريق هذه الرواية الحسن بن محبوب، و الطريق إليه صحيح،

که اشاره به قانون اصحاب اجماع است که وجه آن را جلسه قبل عرض کردیم که حالا اصحاب اجماع یا اثبات وثاقت یزید کناسی با آن بکنیم یا اثبات اعتبار روایت که بحث آن گذشت. خب این عبارت مرحوم وحید بهبهانی. اما حاج آقا یکی در کتاب نکاح جلد 11 صفحه 428 عبارتی دارند عبارت را می خوانم یک توضیحاتی در موردش عرض کنم. ایشان به اصطلاح در کتاب نکاح این عبارت از ایشان نقل شده است در مورد یزید کناسی توثیق صریحی پیدا نکردیم ولی می توان وثاقت او را به این طریق اثبات کرد که اجلا مهم مثل ابو ایوب خراز، حسن بن محبوب جمیل بن صالح، هشام بن سالم، علی بن حکم، از او روایت کرده اند و اصلا روایاتش را منحصرا همین اجلا نقل کرده اند و بعضی از روایات مفصل را هم از او نقل کرده اند. این را یک توضیحی در مورد این عبارت بدهم این کلمه حسن بن محبوب که آورده شده است قبلا بحثش را کردیم این بعضی از اسناد محرّف هست که آن سقط در آن رخ داده است یا بعی از عبارت های ابهام آمیز تهذیب بوده است که منشأ این مطلب شده است. ان را باید حذف کنیم علی بن حکم هم که در این عبارت آمده است این صحیح نست حالا سهو اللسان بوده است سهو القلم ناسخ آنم مغرر بوده است که این را نوشته است نمی دانم علی بن رعاب است آن که جزو مشایخ شاگردهای یزید کناسی است علی بن رعاب است. این است که ایشان می فرمایند که بعضی از روایت های مفصل را هم از او نقل کرده اند توجه داشته باشید این را ما در مورد این مفصل بودن توضیح می دهیم که فرق بین مفصل و غیر مفصل چیست این را در استدلال خواهیم این مفصل و غیر مفصل فرق دارد. خب این یک عبارت. یک جای دیگر هم ایشان می فرماید که بعض یزید کناسی شماره 441 جلد 11 درس شماره 441 صفحه 4114 از جلد 11 تعبیر کرده اند که بعضی یزید کناسی را ثقه نمی دانند ولی ما به جهت کثرت نقل اجلاء از وی او را ثقه و روایت را صحیحه می دانیم. این بحث اکثار روایت اجلا هست که ایشان تعبیر کرده اند. عبارت دیگری در مورد آن قاعده وقوع در کتب مفتی به هست که در جلد 12 صفحه 4145 که درس شماره 445 هست آنجا مرقوم داشته اند. می فرمایند که نسبت به اشکال اول که یزید کناسی مجهول است به نظر ما سند معتبر است. زیرا اگر روایتی را اجلا در کتبی که برای عمل تهیه شده است ذکر کنند و نقد نکنند نشانه اعتماد آنها به روایت است و لذا شیخ در تهذیب و استبصار اگر روایتی مخالف مختار خودش باشد از نظر سند یا دلالت در آن خدشه می کند یا روایت را توجیح می کند در حالی که شیخ بعد از این که روایت یزید کناسی را در این مسئله مهم و محل ابتلا نقل می کند این بحث روایتی که مورد بحث حاج آقا هست این روایت است

مَتَى يَجُوزُ لِلْأَبِ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ وَ لَا يَسْتَأْمِرَهَا

بحث زمان رفع حجر از دختر و پسر و امثال اینها هست. در ازدواج و اینها هست ولی به تناسب بحث بلوغ و امثال اینها هم در این روایت مطرح هست. در حالی که شیخ بعد از اینکه روایت یزید کناسی را در این مسئله مهم و محل ابتلا نقل می کند هیچ کلامی در مورد قابل استناد نبودن روایت ذکر نمی کند بلکه تنها متعرض دلالت روایت شده است. از این رو چون روایت را اجلا در کتب متعدد برای فتوا نقل کرده اند این امر علامت اعتماد آنها است و تضعیف نیز در حق راوی نرسیده است. نتیجه آن که روایت معتبر و قابل اعتماد است. ببینید تضعیف نیز در حق اینکه ما می گوییم که روایت را اجلا در کتب متعدد برای فتوا نقل کرده اند این استدلال در واقع برای این است که نقل اجلا در کتب مفتی به دلیل بر وثاقت راوی است. این را استدلال برای این است که قبلا فرمودم به نظر ما سند معتبر هست و این وثاقت راوی را می خواهند با این اثبات کنند نه اعتبار روایت از غیر از جهت سند. اینکه تضعیف نیز در حق راوی نرسیده است، این را چه نقشی در این استدلال دارد در این سه تا مقدمه آیا اصلا در جایی که تضعیف وارد می شود، قاعده اکثار روایت اجلاء مثلا قاعده مشاهیر قاعده وقوع در کتب مفتی به، اصلا صادق نیست یا صادق است معارض دارد. صبر کنید این را ملاحظه فرمایید ببینید حالا در مورد قاعده مشاهیر به شما عرض کنم قاعده مشاهیر اصلا یکی از مقدماتش این است که مشاهیری که قدحی در آن وارد نشده است آنها انسان اطمینان پیدا می کند که حسن ظاهر دارند. یعنی اصلا یکی از مقدمات اینکه این قاعده اصلا مقتضی داشته باشد و شکل یگیرد عدم وقوع تضعیف است. وجود تضعیف باعث می شود که این قاعده اصلا تحقق نداشته باشد. صحیح نباشد ولی آیا تضعیف اینگونه است تضعیف یکه در حق راوی وارد می شود اینگونه است؟ پاسخ مطلب این است که ما ورود در کتاب مفتی به یا اکثار روایت اجلا را دو گونه ممکن است تقریب بر استدلالش داشته باشیم. یک موقعی ما می گوییم که ورود در روایت مفتی به مستقیما شاهد است بر اینکه راوی ثقه است. یا اکثار روایت اجلا مستقیما دلیل است بر اینکه راوی ثقه است. خب این اطمینان پیدا می کنیم به اینکه راوی ثقه است. این یک جور تقریب است. یک جور تقریب دیگر این است که ما میگوییم که اکثار روایت اجلاء به منزله شهادت این اجلاء بر وثاقت راوی است. و این شهادت معتبر است. یا وقوع در کتاب مفتی به به منزله شهادت صاحبان این کتاب بر وثاقت این راوی است.و این شهغادت معتبر است. اگر تقریب، تقریب شهادت صاحب کتاب باشد یا تقریب شهادت راوی باشد و بگوییم که این شهادت راوی یک حجّیّت تعبدیه دارد و این معتبر است این دیگر بحث ورود تضعیف و عدم ورود تضعیف در اثبات اصل اعتبار دخالت ندارد. پس برای چه آورده شده است؟ برای اینکه بگوییم که معارض هم ندارد. چون یک حجّت برای اینکه حجّیّتش بالفعل باشد وجود اقتضا کافی نیست. باید معارض هم نداشته باشد. معارض هم تا وقتی که نرسیده باشد معارضیت ندارد. تعبیر حاج اقا هم این است که تضعیفی هم نرسیده است. تضعیف واقعی هم به درد نمی خورد. چون معارض تا وقتی که به ما نرسد و اعتبار نداشته باشد صلاحتی معارضیت نداشته باشد وجود واقعی معارض فی نفسه به درد نمی خورد برای اینکه این حجت را از اعتبار بیاندازد. ولی اگر نه ما بخواهیم مستقیم از قاعده اکثار روایت اجلا وثاقت را اثبات کنیم بگوییم اکثار روایت اجلاء اطمینان به وثاقت را می آورد. اطمینان به وثاقت فرع این است که تضعیف وارد نشود. و الا تضعیف وارد شده باشد دیگر جلوی آن اطمینان را می گیرد. بنابر این اکثار روایت اجلاء شرط اطمینان بخشی اش، یک مقدمه بر اطمینان بخشی اش عدم ورود تضعیف است. و الا آن وقت عدم ورود تضعیف را هم باید به این معنا یک چیز هم بگوییم که اگر مثلا تضعیف واقعی هم بود به ما می رسید امثال اینها جاهایی که این مقدمات را

سؤال:

پاسخ: حالا بعد در مورد آن توضیح می دهم. این را می خواهم که در ذهنتان باشد ما این سه قاعده تقریبات مختلف دارد. این تقریبات حالا بعدا من اشاره بهب عضی از انحاء تقریبات می کنم اگر ما اکثار روایت اجلا را به عنوان یک شهادت فعلیه تلقی کنیم و این شهادت فعلیه را معتبر بدانیم دیگر بحث تضعیفات به عنوان معارض باید تلقی کنیم نه به عنوان جزء المقتضی و جزء الحجه. در موضوع حجّیّت وارد نمی شود و اینها استدلالات با هم فرق دارد و نحوه تقریب کلام هم به خصوص در مورد یزید کناسی متفاوت است. این را مخصوصا می خواهم ذکر کنم چون نحوه استدلالی که بعدا در مورد اینها ذکر می کنیم را می خواهم دقیقا روشن شود که چه کار می خواهیم بکنیم. خب همچنین قاعده وقوع در کتب مفتی به. در مورد وقوع در قاعده کتب مفتی به یک توضیح کلی من بدهم ببینید ما شیخ صدوق در مقدمه فقیه تصریح می کند که من فقط روایتی را در این کتاب می آورم که افتی به و احکم بصحته. خب این خب تصریح به این است که روایت غیر مفتی به فتوا نمی دهم. در کافی هم این تصریح وجود ندارد ولی عبارتی دارد که نزدیک به این تعبیر هست آن این است که آن سائل از مرحوم شیخ کلینی درخواست کرده بوده است که الآثار الصحیحه عن الصادقین علیهم السلام یا عن الصادقین علیهم السلام را برای او نقل کند و آثار صحیحه این به اصطلاح یعنی آثاری که می شود به آن فتوا داد. البته هیچ یک از این دو تا عبارت نه عبارت شیخ صدوق و نه عبارت شیخ کلینی ابتدائا و اولا و بالذات به معنای این نیستند که تمام راویان این کتاب ثقه هستند. آن می گوید روایت هایی که می شود به آنها فتوا داد. فتوا دادن گاهی اوقات به خاطر وثاقت راوی است و گاهی اوقات به دلیل تکرر یک روایت در یک باب و گاهی اوقات به خاطر عم اصحاب و امثال اینها ممکن است به خاطر قرائن خارجی ای که به سند ارتباط ندارد وجود داشته باشد ولی وقتی ما به اصطلاح تکرر روایت را ببینیم، احتمال اینکه این همه تکرر ها به جهت اعتماد بر قرائن باشد تضعیف می شود پس بنابر این ما تعبیر کردیم وقوع در کتب مفتی بها این را باید اصلاح کنیم کثرت وقوع در کتب مفتی بها و در تعبیری که حاج آقا هم داشتند روی همین کثرت تکیه شده بود. تعبیرشان این بود که چون روایت را اجلا در کتب متعدد البته در کتب متعدد آن طرفش را تعبیر کرده اند اینکه اجلاء مختلف در کتب متعدد برای فتوا نقل کرده اند کأنه می خواهند بگویند که یکی اش ممکن است به قرینه خارجی باشد دو تا ممکن است به قرینه خارجی باشد دو بحث است یکی اینکه در کتب مفتی به یعنی در چند کتاب وارد شدن یک جور تقریب است و یک تقریب این است که مکرر در یک کتاب وارد شود. علی أیّ تقدیر هر دو آنها چه تکرر راد ر ناحیه تکرر یک روایت های راوی در نظر بگیریم یا تکرر کتب مفتی بها در نظر بگیریم برای این است که احتمال اعتماد بر جهات غیر راجع به سند منتفی شود. بگوییم ما مثلا مطمئن می شویم که اینها راوی را ثقه می دانستند. این نشانگر ثقه دانستن نفس راوی هست و امثال اینها. بنابر این اینها مد نظرتان باشد تا بعد در تحقیقی که می خواهیم این سه وجه را بررسی کنیم روشن باشد که می خواهیم به چه نحو بحث را دنبال کنیم.

یک بحثی در خصوص تهذیب هم هست حاج آقا به تهذیب هم چیز کرده اند این وجود دارد این را من فردا انشاء الله در موردش توضیح می دهم. تهذیب یک ویژگی های خاص دارد. متفاوت هست با کافی و فقیه. چون تصریح به آن معنا بر اینکه این کتاب مفتی بها هست روایاتش نیست ولی یک نکاتی دارد که انشاء الله فردا در موردش توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد